**فقه: زکات، حق المارة، جلسه 38: سه‌شنبه 09/09/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

خلاصۀ بحث‌های قبلی را نتایجی که داشتیم عرض بکنم تا این بحث‌های بعدی را ادامه بدهیم. ما عرض کردیم که شرط اوّل از حق المارّة این هست که مارّ به قصد اکل نیامده باشد. این مرور را صورت داده باشد. ما این را هم مستند به کلمۀ مرور نمی‌دانیم. استناد ما به بحث دیگری بود که اگر به قصد اکل آمده باشد ذکر می‌کرد. عدم ذکر این قید نشانگر این است که موضوع صحبت جایی هست که قصد اکل را نداشته.

مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء یک قید دیگری را هم افزوده بود. یک شرط دیگری را هم افزوده بود، آن این است که منتها الیه سیرش این بستان یا شجره نباشد. ما عرض کردیم که در مورد این‌که کلمۀ مرور آیا در موردش این قید درش خوابیده یا نخوابیده این از جهت استعمالات چندان روشن نیست که آیا مرور معنای عام دارد یا اختصاص دارد به جایی که در میان راه به یک متعلّق مرور عبور بشود. این از جهت معنایی‌اش خیلی روشن نیست. ولی عرض ما این بود که به نظر می‌رسد که این تحقیق این مطلب خیلی در بحث ما دخالت ندارد، به خاطر این‌که حتی اگر ما مرور را هم به معنای این بگیریم که در مسیر باشد به نظر می‌رسد خصوصیتی برای در مسیر بودن نیست و فقط به جهت این‌که جایی که در مسیر هست نوعاً مقصود اکل نیست گفته شده. یعنی اخذ قید مرور نه به جهت این‌که حتماً باید در وسط راه باشد. چون جاهایی که انسان مرور می‌کند معمولاً مقصودش اکل نیست، این قید را آوردند. این قید به جهت همان قید اوّل هست که ما آن قید اوّل را از ادلۀ دیگر استفاده کرده بودیم که در واقع مرور اگر هم معنایش این باشد که عبور باشد و متعلّق مرور در میانۀ راه باشد نه پایان راه باشد، پایان مسیر باشد آن هم به این جهت عرفاً خصوصیت فهمیده می‌شود نه میانه بودن خیلی خصوصیت عرفی نیست که فهمیده بشود. این هم دو قید، دو شرط.

شرط دیگری که اینجا مطرح بود مرحوم نراقی به این شکل شرط کرده بودند که دیوار نباید داشته باشد، و در نباید داشته باشد. و الا اگر دیوار داشته باشد حق ندارد طرف از دیوار بالا برود، دیوار را خراب کند، در را بشکند و بخواهد وارد بشود. که ما عرض کردیم در این‌که حرام هست از دیوار بالا رفتن، خراب کردن دیوار، شکستن در، این بحثی نیست. بحث را باید اینجوری دنبال کنیم، اگر اکل متوقف بر دیوار بالا رفتن باشد، اکل متوقف بر وارد شدن در باغ از طریق در باشد یا سوراخ کردن دیوار باشد، آیا چنین اکلی جائز هست یا جائز نیست؟ و الا آن مقدماتش این‌که حرام هست درش بحثی نیست. ما عرض می‌کردیم که ظاهراً در جایی که مرور محرّم باشد و مارّ در این مرور حقی نداشته باشد اطلاقات ادله این مورد را نمی‌گیرد. خب در ادامه گفتیم ذاتاً یعنی روایاتی که مرور هست می‌خواستیم بگوییم مروری که، یعنی مطلب مرحوم صاحب مستند مرحوم نراقی را به شکل دیگری ما می‌خواستیم بیان کنیم، آن این است که مسیر عبور و مرور محلّل باشد و مارّ نسبت به این عبورش حق داشته باشد. که عرض کردم مراد از محلل بودن از جهت ذی حق بودن است نه حرمت از سایر جهات که ربطی به این بحث‌ها ندارد.

خب اینجا می‌گفتیم ممکن است این مطلب را علاوه بر این‌که از این انصراف ادله بخواهیم استفاده بکنیم ممکن است شخصی آن را بخواهد مستند کند به روایت مسعدة بن زیاد. در روایت مسعدة بن زیاد به این شکل وارد شده که در جایی که فناء محاط بر این ثمره وجود داشته باشد حقّ اکل از این ثمره نیست. ما گفتیم که ممکن است اینجوری تقریب بکنیم، بگوییم که فناء محاط بودن، این‌که فناء محاط بر این ثمره است، این «باء» که «باء»ی استعلایی هست، معنایش این است کأنّ این فناء محاط به منزلۀ یک باغبانی هست که مانع افراد می‌شود برای این‌که از این باغ استفاده کنند. کأنّ این به اعتبار این هست که چون وقتی فناء محاط وجود دارد اشخاص نمی‌توانند در باغ وارد بشوند از این جهت این فناء محاط قید شده و اخذ شده. خب اینجا بحث تا اینجا را در جلسات قبل عرض کردیم.

خب اینجا یک اشکالی مطرح هست آن این است که ممکن است جایی که فناء محاط هست شخص داخل باغ نشود، فرض کنید یک دانه با تیر و کمان یک دانه میوه را بزند از باغ بیاید بیرون ازش استفاده کند، از دیوار بالا نرود آن محرّم و این‌که تعبیر علیٰ تعبیر می‌کنیم علیٰ به اعتبار این هست که این فناء محاط به حسب نوع مانعیت دارد از استفاده‌اش. اینجور نیست که در آن جایی هم که، چون به حسب نوع مانعیت دارد علیٰ تعبیر می‌شود. بنابراین معنای این روایت این است که در جایی که به حسب نوع استفاده کردن از ثمره نیازمند پیمودن راه محرّم هست آن صحیح نیست. ولی در جایی که این معنایش این نیست که نتیجۀ بحث این است که آیا این روایت، یعنی سؤال. بحث این است که خلاصه شارع مقدس چون نوعاً فناء محاط بودن را سبب می‌شود کسی بخواهد از این ثمره استفاده بکند باید کار محرّمی انجام داده باشد. ولی این معنایش این نیست که فقط در صورتی که این کار محرّم انجام بگیرد محرّم هست. نه اطلاق دارد. می‌گوید در جایی که داخل باغ هست شما نمی‌توانید استفاده کنید ولو نکته‌اش این هست که نوعاً اگر بخواهند استفاده کنند باید داخل باغ بشوند و این‌که نادر هست بدون انجام محرّم از میوه‌ای که فناء محاط بر آن قرار گرفته است و محافظ او هست انسان استفاده کند. درست است، نادرس هست، ولی ما دلیل نداریم که این از تحت اطلاق این دلیل خارج بشود. بنابراین یک قید دیگری ممکن است اینجا ما اضافه کنیم. بگوییم که اصلاً قید این هست که، همان قیدی که مرحوم صاحب مستند فرمودند، میوه داخل باغ نباشد، فناء محاطی میوه را احاطه نکرده باشد، حالا چه شما برای رفتن در داخل باغ، برای به دست آوردن این میوه داخل باغ بشوید، چه نشوید. از میوه‌ای که فناء محاط بر آن احاطه دارد نمی‌توان استفاده کرد علی وجه الاطلاق. این را ممکن است ما اینجور بگوییم. و علی القاعده هم اینجور است، ما دلیلی بر اطلاق نداریم. دلیلی بر تقیید نداریم، اشتباه لپی کردم. بنابراین این هم یک قیدی، آن قیدی که مرحوم صاحب مستند می‌گوید در کلام شیخ حسن کاشف الغطاء در انوار الفقاهة هم این قید را دارد، ولی استدلال نکرده، ولی می‌گوید دیوار نباید داشته باشد. همچین قیدی را می‌آورد می‌شود از روایت آن را استفاده کرد.

ان قلت که اگر شما روایت مسعدة بن زیاد را اینجور معنا می‌کنید آیا باز به روایت مسعدة بن زیاد می‌شود تمسک کرد برای شرطیت اباحۀ مسیر؟ چون معنای این روایت این شد که اصلاً این روایت فناء محاط را مطرح کرده، به خاطر این‌که نوعاً محرّم هست. چون نوعاً مسیرش محرّم هست شارع مقدس گفته که شما حق اکل ندارید. نتیجه‌اش این می‌شود هر جایی که نوعاً فوقش این است که از این، این مطلب را استفاده کنید که هر جایی که نوعاً استفاده از میوه متوقف بر عمل محرّم هست آنجا نشود از میوه استفاده کرد. ولی جایی که نوعاً استفاده از میوه چیز نیست ولی تصادفاً حالا من اینجا حق نداشته باشم. فرض کنید که مثلاً این میوه اینجوری شما در نظر بگیرید، میوه‌ای هست که دست همۀ افراد می‌رسد ولی من یکی دستم نمی‌رسد باید بروم روی دیوار این را بگیرم. این میوه‌ای که دست همه می‌رسد این فناء محاط بر او احاطه نکرده. فناء محاط بر او احاطه نکرده، بنابراین او خارج این محوطه است. ولی من شخصی به خاطر قد کوتاه بودن نمی‌توانم از این میوه استفاده کنم، باید بروم روی دیوار تا این‌که آن را بتوانم استفاده بکنم. یعنی آن، آیا مدار حرمت نوعیۀ مسیر هست؟ یا حرمت شخصیۀ مسیر هم آن باعث می‌شود که اکل محرّم بشود. پاسخ مطلب این هست که ممکن است ما بگوییم که، البته این بحث‌ها همه در مورد روایت مسعدة بن زیاد است و الا یک نکته‌ای، ما عرضمان این بود که اطلاق ادله نسبت به جایی که من برای استفاده از این میوه باید یک عمل محرمی را انجام بدهم. یک عملی که حق ندارم، اطلاق آن را نمی‌گیرد. بحث سر نحوۀ برداشت از این روایت هست. و الا از جهت ادلۀ دیگر ما اصلاً آنها را منصرف می‌دانیم. اگر بخواهیم آنها را منصرف ندانیم، از خصوص روایت مسعدة بن زیاد این تقیید را استفاده کنیم، آیا این تقیید می‌شود استفاده بشود یا نمی‌شود استفاده کرد. من به تصورم می‌شود استفاده کرد. یعنی ببینید در جایی که شارع مقدس به لحاظ مفسدۀ نوعیه و به خاطر حرمت نوعیه به‌طور کلی گفته شما از فناء محاط میوه نبرید عرفاً جایی که یک حرمت فعلیه وجود داشته باشد آن را هم استفاده می‌شود. خیلی وقت‌ها ببینید اگر شارع مقدس گفته باشد که جایی که حرج نوعی هست این تکلیف برداشته شده. به نظر می‌رسد از آن اقتصار به حرج نوعیه فهمیده نمی‌شود کأنّ جایی که حرج شخصی هم باشد استفاده می‌شود. می‌خواهد آن روایت بگوید حرج نوعیه کافی هست برای برداشته شدن تکلیف. جایی که حرج شخصیه باشد بگوییم آنجا تکلیف نیست این عرفاً اینجور نیست. حکمی که مثلاً به لحاظ حرج نوعیه برداشته می‌شود این حکم به لحاظ حرج شخصیه هم برداشته می‌شود و در واقع احد الامرین از حرج نوعی و حرج شخصی ملاک قرار می‌گیرد. اینجا هم ولو روایت مسعدة بن زیاد مربوط به حرمت نوعیه باشد، عرف از این حرمت نوعیه جایی که حرمت شخصیه وجود داشته باشد آن هم استفاده می‌کند که اکلش محرم هست.

شاگرد: این انصراف هم همین

استاد: نه، آن انصراف جداست. آن به اینجا

شاگرد: ؟؟؟ ۱۶:۰۷ به شخصه

استاد: نه آن انصرافش در شخصیه انصراف را می‌شود به آن اثبات کرد، نوعیه را نمی‌شود اثبات کرد. نه آن قابل اثبات نیست انصراف مجرد این‌که. چیزهای نوعیه مدار احکامی هست که خود شارع می‌خواهد جعل کند. اما این‌که انصراف در ادلۀ دیگر ایجاد کند آن استفاده نمی‌شود. حالا البته همۀ این حرف‌ها مبتنی بر این هست ما بپذیریم روایت مسعدة بن زیاد مدار را بر حرمت قرار داده و آن نکته‌ای که دیوار دار بودن هست حرمت نوعیه است. ولی به نظر می‌رسد این ثابت نیست. این ثابت نیست چون نکتۀ دیگری اینجا وجود دارد که این نکته ما قبلاً هم اشاره کردیم بعد دیدم در چیزهای عامه هم به همین نکته هم اشاره شده، آن نکته بحث این‌که دیواردار بودن امارۀ نوعیۀ بر کراهت مالک باشد. شارع مقدس صرفاً به جهت حرمت نگفته باشد، در جایی که امارۀ نوعیه بر کراهت مالک باشد آن را ملاک قرار داده باشد، یا هر دو امر ملاک باشد. این روایت خیلی روشن نیست که علت حرمت استفاده از میوۀ داخل باغ این هست که نوعاً برای استفادۀ از این میوه باید عمل محرّمی را مرتکب بشویم. ممکن است نکته‌اش این باشد که چون این دیوار اماره است بر این‌که مالک راضی نیست و شرط جواز اکل عدم ظنّ به کراهت مالک هست. حالا عدم ظن تعبیر نکنیم، عدم وجود امارۀ نوعیه بر کراهت مالک. حالا ظن چون جنبۀ شخصی دارد ممکن است بگوییم حکم دائرمدار آن نیست.

شاگرد: حرمت ؟؟؟ به طریق اولیٰ نیست؟

استاد: نه نه، به آن ربطی ندارد

شاگرد: اماره هست

استاد: نه، به آن ربطی ندارد. امارۀ بر کراهت مالک. نه امارۀ کراهت مالک غیر از حرمت است. دو تا نکتۀ مختلف است. یک بحث این است که شما برای این‌که این اکل را انجام بدهید آیا حرام شرعی باید مرتکب بشوید یا حرام شرعی مرتکب نشوید، آن یک بحث است. یک بحث این است که این اکل را مالک راضی هست یا راضی نیست. رضایت و عدم رضایت مالک یک چیز دیگر است غیر از آن بحث است. عبارت مغنی را من بخوانم، این را ملاحظه بفرمایید. اصلاً اینها همین قید می‌کند می‌گوید که فان کانت محوطةً. اگر آن شجره در محوطه باشد، در یک جایی باشد حائطی او را احاطه کرده باشد. لم یجوز الدخول الیها لقول ابن عباس ان کان علیها حائطٌ فهو حریمٌ فلا تأکل و ان لم یکن علیه حائطٌ فلا بأس. اینجا تعبیری که من از ابن عباس یادداشت کردم به این، در یادداشت‌های من هست به این شکل نیست، عبارتش را عرض کنم خدمت ذی جود دوستان.

عن ابن عباس قال اذا مررت بنخلٍ او نحوه فقد احیط علیه حائطٌ فلا تدخله الا باذن صاحبه و اذا مررت به فی فضاء الارض فکل و لا تحمل.

در مصنف ابن ابی شیبه این شکلی نقل کرده. مضمونش خیلی تفاوت آنچنانی ندارد. ولی تعبیر این هست.

بعد این یکی استدلال به این می‌کند، استدلال دومش را ملاحظه بفرمایید و لأنّ احرازه بالحائط یدل علی شح صاحبه به و عدم المسامح فیه. این‌که دیوار زده یعنی راضی نیست کأنّ. اینجا البته یدلّ تعبیر کرده ازش معلوم نیست که مراد از یدلّ دلالت اطمینانی مرادش است یا نه. ولی دیوار به هر حال در این‌که دلالت ظنیه دارد بر این‌که مالک راضی نیست افراد از این میوه استفاده کنند این فی الجمله ما می‌توانیم این را بپذیریم. علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که معلوم نیست که حتماً به جهت حرمت مسیر باشد، روایت مسعدة بن زیاد. ممکن است این نکته‌ای هم یا به تنهایی یا با هم، اینها با هم هر دوش نکته باشد. این است که قدر مسلم از روایت مسعدة بن زیاد این استفاده می‌شود. میوه‌ای که داخل حائط هست این میوه را نمی‌شود ازش استفاده کرد. اکل از میوه‌ای که داخل حائط هست و حائط مانع متعارف هست برای استفادۀ از آن میوه جائز نیست. این خودش را یک شرط بدانیم چرا حتماً لازم نیست که شرط‌ها. همینجوری که عرض کردم مرحوم صاحب مستند این را شرط می‌دانند. البته این چون در قرب الاسناد بوده مستند اینها بهش دسترسی نداشتند و شیخ حسن کاشف الغطاء هم به آن دسترسی نداشته. آنها منهای این روایت این فتوا را دادند. ولی به نظر می‌رسد فتوای مرحوم صاحب مستند و مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء را بشود از این روایت در آورد. خب این هم این مطلب.

شاگرد: اگر بگوییم روایت مجوزه اطلاق دارد به طوری که اگر مارّ از بالای دیوار می‌تواند بخورد اینجا را هم شامل بشود

استاد: خب این مقیّدش است. همین روایت مسعدة بن زیاد مقیّدش است دیگر.

شاگرد:روایت مسعدة مقیدش هست. ولی روایت مسعدة

استاد: آن کار نداریم، آن مقیدش است، تقیید می‌کند دیگر.

شاگرد: رابطۀ مفهوم روایت مسعدة با روایت مجوزه

استاد: آن که حتی چیز است، حتی داخل هم اشکال ندارد. این قید می‌زند دیگر، آن را مقید می‌کند دیگر.

شاگرد: روایت مجوزه می‌گوید اگر داخل باغ هم بشود اشکال ندارد.

استاد: اشکال ندارد، می‌گوید کسی که مرور بکند، هر جور مرور بکند. هر جور باشد مرور باشد کافی است.

شاگرد: فناء محاط نباشد بالأخره زمین باغ که ملک شخصی آن آدم تصرف نیست؟

استاد: نه، اگر زمین باغ بخواهد داخل بشود اشکال دارد. نه جایی که زمین باغ را انسان‌ها حق داشته باشند. یعنی ببینید یک بحثی هست حالا این بحث مفصلی است که آیا از این زمین‌های بزرگ می‌شود رد شد یا نمی‌شود رد شد. این در بحث وضو گرفتن و اینها آیا. من این را الآن مفروغ عنه می‌گیرم که شخصی هست که یا این زمین ملک عمومی است، یا اگر ملک صاحب باغ هست رد شدن از این مسیر مجاز است. مثلاً ما بگوییم سیره بوده از اینها رد می‌شدند امثال اینها در زمین‌های بزرگی که دیوار ندارد مثل اینها رد می‌شدند، این خب بحثش مفصل است. این در این بحث مرحوم آشیخ حسین حلی در بحوث فقهیة این بحث را آورده، این‌که بعضی‌ها می‌گویند ملکیت در مورد زمین‌های بزرگ این ملکیت به نحوی نیست که مانع از اینجور تصرّفات باشد. اصلاً در زمین‌های بزرگ افراد حق عبور دارند. من می‌خواهم بگویم این حق عبور را اگر داشته باشیم مطلب تمام است. بحث سر این هست که مرور حالا یا به جهت این‌که جزء مباحات بوده مرور جائز بوده، یا به جهت این‌که ملک غیر هست ولی ما می‌گوییم اینجور استفاده از این ملک غیر برای این مرورها و امثال اینها جائز است. این یک بحث دیگر است.

شاگرد: ببخشید اگر منطوق روایت مسعدة ؟؟؟ ۲۴:۱۸ را در نظر نگیریم صرف مفهوم روایت مسعدة با روایت مجوزه عموم و خصوص من وجه می‌شود. اگر منطوق روایت مسعدة را در نظر نگیریم.

استاد: اصلاً منطوقش معارض است. مفهومش که معارض نیستند که

شاگرد: به نحو عموم و خصوص مطلق شما معارض

استاد: اصلاً آنها معارض نیستند که.

شاگرد: بعد تشریح کردید که اکرم العالم با اکرم العالم ؟؟؟ ۲۴:۴۴

استاد: آنش که ربطی به اینها ندارد، از آن جهت که لازم نیست. آنش که، به نحو

شاگرد: وقتی من وجه باشد نمی‌توانیم

استاد: دقت نکردید. آن که هست مفهوم سالبۀ فی الجمله می‌خواهیم استفاده کنیم. سالبۀ فی الجمله وقتی این قیدها را زدیم آن سالبۀ فی الجمله هم اثری ندارد. دقت کنید. روایت مسعدة بن صدقة، مفهوم روایت مسعدة بن صدقه این را می‌گوید، می‌گوید شما از غیر جایی که دیوار محوطه هست می‌توانید بخورید. می‌توانید بخورید، چه به قصد مرور آمده باشید چه به قصد مرور نیامده باشید. مثلاً فرض کنید می‌گوید مفهوم به قصد

شاگرد: چه مرور عن قصدٍ

استاد: چه با مرور عن قصدٍ باشد چه با مرور عن قصدٍ نباشد. این روایت می‌گوید در جایی که با مرور عن قصدٍ باشد خوردن جائز است. این به هم چیزی ندارد.

شاگرد: چه داخل دیوار باشد چه داخل دیوار نباشد، من وجه می‌شود

استاد: بشود من وجه، بشوند چیز. چیزی ایجاد نمی‌کند، آن منطوقش آن را تقیید می‌زند دیگر. خود آن منطوقش، دیگر به مفهومش چی کار دارید؟ منطوق روایت مسعدة بن زیاد می‌گوید از میوۀ داخل باغ نمی‌توان استفاده کرد. چه شما از میوۀ داخل باغ به طریق محرّم بخواهید استفاده کنید، یعنی با داخل باغ رفتن، چه بدون داخل باغ رفتن بخواهید از آن استفاده کنید. در همۀ اینها محرم است. این قید می‌زند آن روایت را دیگر. خب حالا بماند.

اینجا یک نکته‌ای بعضی از دوستان اشاره کردند ما در بحث روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر می‌گفتیم از مرسلۀ ابن ابی عمیر ما این مطلب استفاده می‌شود که آن چیزی که ما از مرسلۀ ابن ابی عمیر استفاده می‌کنیم اکل از نخل و سنبل و ثمر هست. و از اینها به غیر این موارد نمی‌توانیم تعدی کنیم. سؤال این هست که حالا من سؤال آن دوستمان را به یک شکل دیگری طرح می‌کنم. آن این است که سنبل آیا خصوصیتی دارد که در این روایت سائل آن را مورد سؤال قرار داده؟ اگر مثلاً کسی فتوایی در خصوص سنبل وجود دارد؟ نسبت به سنبل یک بحث ویژه‌ای؟ بله ممکن است شما بگویید که بحث مال مطلق الزرع است، ولی زرعی که حتماً باید سنبل داشته باشد، آیا آن چجوری هست که ما این سائل وقتی سنبل را ذکر کرده چه خصوصیتی برای سنبل تصویر می‌شود که در این روایت ذکر شده؟ ما می‌گوییم که اصلاً سؤال سائل مال مطلق زرع است. و سنبل درش خصوصیتی ندارد. آن بحثی که در میان عامه هم احیاناً مطرح هست در مورد زرع به نحو مطلق هست، اما سنبل بما هو سنبل هیچ بحث خاصی در موردش نیست. این است که من بعد مراجعه کردم به این روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر یک نکتۀ دیگری به ذهنم رسید که شاید اصلاً مسیر بحث را عوض کند. آن این است که ببینید این‌که در این روایت از نخل و سنبل و ثمر سؤال کرده در مورد نخل و ثمر خوردن فی الحال و خوردن مع الحمل هر دویش شایع است. هم می‌تواند بخورد هم می‌تواند ببرد. در مورد ثمر هم می‌تواند بخورد هم می‌تواند ببرد. ولی در سنبل ولو احیاناً ممکن است شخصی آنجا بخورد ولی متعارف نیست، فرد متعارف سنبل این هست که با حمل و بعداً مثلاً روی آتش گرفتن و امثال اینها مورد استفاده قرار بگیرد، یا مثلاً بکوبدش آردش کند از آردش استفاده کند و امثال اینها. و الا سنبل را همانجا در جا تر تر بخواهند بخورند این خیلی فرد نادری است. در نتیجه اصلاً سؤال، ما نمی‌توانیم روایت ابن ابی عمیر را اختصاص بدهیم به عدم الحمل. نکتۀ بحث این است. ما به قرینۀ این روایات اگر سنبل در روایت نبود به قرینۀ روایات دیگری که گفته که کُل و لا تحمل. روایت ابن ابی عمیر صحبت این نکرده که آنجا بخورد یا حمل بکند بخورد. خب روایت‌های دیگر تصریح کردند که کُل و لا تحمل و لا تتخذ یا نقل‌های عامه‌ای که مکرر هست. و لا تتخذ خبنةً که خب معروف بوده و امثال اینها. اینها باعث می‌شود که این روایت اختصاص پیدا کند به صورتی که در آنجا بخواهد بخورد. ولی در مورد سنبل نمی‌شود این را اختصاص داد. چون اخراج فرد ظاهرش است. چون اخراج فرد ظاهرش است به نظر می‌رسد روایت سنبل با روایت‌های دیگری که حمل را منع کرده تعارض دارند. این قطعۀ روایت با روایت‌های حمل قابل جمع نیست. وقتی که قابل جمع نبود قسمت مربوط به سنبل از اعتبار می‌افتد. و خصوص این قسمت ببینید ما در این روایت‌ها اصل بحث حق المارّة را به‌طور کلی می‌گفتیم که قطعی الصدور هست و امثال اینها، و آن نکات را، ولی در خصوص سنبل که دیگر قطعی الصدور نیست که. در خصوص سنبل فقط همین مسألۀ ابن ابی عمیر است. بنابراین در خصوص سنبل اینجا به نظر می‌رسد تعارض دارد. هیچ کسی از فقها هم خصوص سنبل را ذکر نکرده. یک نفر از فقها نیست که سنبل. آن هم که بعضی‌ها هم که ذکر کردند زرع است. حالا من می‌گفتم سنبل ممکن است زرع را الغاء خصوصیت کنیم مطلق زرع را تعبیر بکنیم که در کلمات فقها هم وارد شده و اینها، آن یک حرف دیگر است. ولی علی ای تقدیر از جهت کلمات فقها هم بخواهیم در نظر بگیریم هیچ کسی به سنبل بما هو سنبل فتوا نداده. سنبل را بخواهد چیز کند. این است که به نظر می‌رسد که این روایت نسبت به قطعۀ مربوط به سنبلش تعارض دارد اصلاً قابل اخذ نیست. حالا آیا این قطعۀ روایت ابن ابی عمیر از اعتبار افتاد سائر قطعات روایت ابن ابی عمیر هم از اعتبار می‌افتد؟ یا از اعتبار نمی‌افتد؟ به نظر می‌رسد که ممکن است، آن نکته بحث تبعض در حجیت، ما در بحث تبعّض حجیت این نکته را گفتیم که آن نکته‌ای که، نکتۀ عقلایی که منشاء شده است که این اشتباه رخ داده، آن نکتۀ عقلایی آیا آن نکتۀ عقلایی اختصاص دارد به این قطعه؟ یا یک نکتۀ عامی است؟ ممکن است ما بگوییم که این روایت اصلاً اختصاص نداشته به صورت، به قرینۀ ذکر سنبل این روایت هم صورت حمل را می‌خواسته بگوید هم صورت عدم حمل را می‌خواسته بگوید. اصلاً مورد سؤال هر دو صورت بوده. هم حمل بوده هم عدم حمل بوده. اگر این را بگوییم کل روایت از اعتبار ساقط می‌شود. چون از روایت دیگر استفاده می‌شود که حملش جائز نیست. ولی من یک احتمالی می‌دهم، فکر می‌کنم شاید این احتمال اگر قوی‌تر از آن احتمال که این منشاء اشتباه و منشاء مخالفت واقعی که در روایت ابن ابی عمیر رخ داده یک امر وُحدانی باشد ممکن است ما بگوییم که یک منشاء اختصاصی در مورد همین سنبل وجود دارد. آن این است، به نظر می‌رسد کلمۀ سنبل، اوّل یک نکته‌ای عرض بکنم، این عبارت یمرّ بالنخل، این نخل در نقل استبصار نخیل است. در تهذیب نخل است، در استبصار نخیل است. نخیل و سنبل از جهت نگارشی بسیار شبیه هم هستند، من حالا یک از این مارکر چیزهایی که کشیدم حالا این شکلی چیز کردم این را ملاحظه بفرمایید. این را شما چجوری می‌خوانید؟ به نظر من این را هم می‌شود نخیل خواند هم می‌شود سنبل خواند. نقطه‌هایش را کامل گذاشته. اگر یک نقطه گذاشته شده باشد، یک دانه مال آن نقطه‌ای که آن بالا هست آن نقطۀ بالای «ن» سنبل باشد، نقطۀ پایینش را نگذاشته باشد. اگر نقطۀ پایینی هم چسبیده باشد می‌شود نخیل. نخیل آن را چسبیده باشد، این را هم می‌شود نخیل خواند هم می‌شود سنبل خواند. ملاحظه می‌فرمایید. من حالا نه، خود نخل را هم می‌شود چیز کرد. حالا نخل و نخیل که تبدیلش به همدیگر راحت است، کاشف همین‌که در استبصار نخیل است در چیز. ممکن است حالا نکته‌اش را هم این می‌خواهم بگویم جمع بین نسخۀ صحیحه و نسخۀ مصحفه یکی از چیزهای شایع در موارد بوده. ممکن است اصل این روایت نخل بوده، نخل تبدیل شده به نخیل، نخیل و سنبل تبدیل شده به سنبل و بین سنبل و نخیل جمع بین، اینها گاهی اوقات مثلاً در حاشیه نوشته می‌شود و در، و این حاشیه داخل متن می‌شود به توهم این‌که از متن ساقط شده. نسخه است نه نسخه بدل، چون عبارت‌هایی که در حاشیه نوشته می‌شود گاهی اوقات نسخه است، نسخه یعنی از متن ساقط شده در بعضی از نسخ وارد شده. نسخه بدل یعنی در بعضی از نسخ به جای نسخۀ متن این نسخه وارد می‌شود. گاهی اوقات نسخه را با نسخه بدل اشتباه می‌گیرند. این نسخه بدل بوده ولی خیال کردند که نسخه بوده کأنّ از متن ساقط شده در حاشیه نگاشته شده و داخل متن. این خیلی شایع است. بحث جمع بین نسخۀ صحیحه و نسخۀ مصحفه خیلی شایع است. و من احتمال می‌دهم که این روایت از کتاب حسین بن سعید مرحوم شیخ طوسی نقل کرده. در نسخه‌ای از کتاب حسین بن سعید که در اختیار شیخ طوسی بوده یک نسخه محرّف بوده، جمع بین نسخۀ صحیح و نسخۀ محرف رخ داده. تصحیف را ما می‌خواهیم بگوییم آنجا رخ داده، نه در تهذیب. چون در تهذیب و استبصار هیچ کسی اختلاف نسخه، حالا در نخیل و نخل اختلاف هست، ولی نسبت به سنبل هر کسی نقل کرده در همۀ نسخ تهذیب، استبصار سنبل دارد. نمی‌خواهم بگویم که در نسخۀ موجود تهذیب یا نسخۀ موجود استبصار اینجا تحریفی رخ داده. تحریف در نسخۀ کتاب حسین بن سعید بوده که در اختیار شیخ طوسی بوده. اگر اینجور باشد این تحریف فقط مربوط به سنبل است. این سنبل از اعتبار ساقط می‌کند. بقیۀ عبارت‌ها را از اعتبار ساقط نمی‌کند. به نظر می‌رسد حالا خیلی مهم نیست که ما این روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر را به‌طور کامل بگوییم از اعتبار ساقط می‌شود، یا خصوص قطعۀ مربوط به سنبلش از اعتبار ساقط می‌شود. به نظر می‌رسد ما در مورد سنبل نتوانیم حکم تجویز بکنیم. وقتی که نتوانستیم، البته این نکته را هم ضمیمه بکنم مؤیداً این مطلب که در مورد سنبل آن مرسله‌ای داشتیم که گفته بود لو کان کل من یمرّ آن روایت کی بود؟ مروک، مرسلۀ مروک. آن مرسلۀ مروک این خب آن، البته مرسله بود، این‌که مؤید تعبیر می‌کنم به دلیل این‌که اوّلاً مرسله است، ثانیاً موضوعش صورت حمل است نه صورت اکل فی الـ[جا] هست. در نتیجه این را می‌خواهم عرض بکنم، نتیجۀ بحث این هست که ما فقط در مورد فاکهة یعنی ثمره و نخل، همان چیزی که مسعدة بن زیاد دقیقاً همین دو تا را آورده. در مسعدة بن زیاد می‌گوید الفاکهة و الرطب. حالا رطب آن خصوصیتی با تمر و اینها خیلی خصوصیت ندارد حالا رطب باشد تمر باشد آنش خصوصیت فهمیده نمی‌شود. ولی نخل و ثمره که ما گفتیم ثمره هم قدر مسلمش فاکهة هست اما فرض کنید چیزهایی مثل زرع و اینها را معلوم نیست داخل در ثمره باشد.

شاگرد: عدم حمل هم فقط یک صحیحه ابی الربیع دارد و بقیه همه ضعیف هستند. عدم حمل هم فقط یک صحیحۀ ابی الربیع بوده بقیه هم ضعیف هستند.

استاد: خب همان روایت، اوّلاً در خود چیز صحیحه هست حمل. صحیحه هست بقیه هم روایت‌های متعدد دارد و در مورد این‌که نمی‌شود حمل کرد روایت عامه مکرر داریم.

شاگرد: علی بن یقطین هم یأخذ

استاد: نه، آن هم روایت علی بن یقطین هم ما به حمل، حمل کردیم، این است که مجموع اینها در مورد این‌که حمل جائز نیست آن تقریباً روشن هست.

در نتیجه، نتیجۀ بحث این می‌شود که ما در سنبل به‌طور کلی نمی‌توانیم قائل به جواز بشویم. نتیجۀ بحث این می‌شود. وقتی سنبل حذف شد دیگر الغاء خصوصیت هم امکان‌پذیر نیست.

شاگرد: ؟؟؟ ۵۹:۵۰ عن الحمل الا فی الثمار و لا یجد و الله عن الحمل ؟؟؟ لا یوجد روایة عن الحمل موردها یشمل السنبله

استاد: علی بن یقطین

شاگرد: علی بن یقطین الزرع و النخل

استاد: زرع سنبل است دیگر. خب تمام. حالا برویم به سایر شرایط

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان